

## تاگور - خدا، حقیقت و عشق در اشعارِ رابی

اصغر آشناگهر\*

هر کودکی

با این پیام

به جهان می آید

که خدا هنوز از انسان نومید نیست

(رابیندرا نات تاگور)

### زندگی و آثار

رابیندرا نات تاگور شاعر بزرگ شبه جزیره، متفکر و نابغه هندی در بامداد هفتم ماه می سال ۱۸۶۱ م یعنی حدود ۶۰ سال پس از اشغال هندوستان توسط انگلیسی‌ها در شهر کلکته در خانواده مهارجهای ثروتمند متولد شد و در هفتم اوت ۱۹۴۱ م در شهر کلکته در ۸۰ سالگی درگذشت. او چهاردهمین و واپسین فرزند مهاریشی بود. وی را در میان خانواده رابی می‌خواندند. سیزده سال و ده ماه از زندگی‌اش گذشته بود که مادرش را از دست داد. از آنجا که پدرش زمیندار و پیوسته در سفر بود نگهداری وی بر گرده برادرانش افتاد.

وی در خانواده از کودکی با فلسفه و چهره‌پردازی و موسیقی و شعر و نویسندگی آشنا شد. خواندن و نوشتن را در خانه آموخت. «رابیندرا نات تاگور» اولین اشعار خود را در ۸ سالگی سرود و اولین کتابش که مجموعه‌ای از اشعارش بود توسط یکی از دوستانش به‌عنوان هدیه تولد در سن ۱۷ سالگی به‌چاپ رسید. مادر و برادر بزرگش از

---

\* پژوهشگر ایرانی.

استعداد فهم زبان، فلسفه و منطق برخوردار بودند و مشوق او در دانش‌اندوزی بودند. هرچند وی را به‌آموزشگاه‌های گوناگون فرستادند ولی رابی با مدرسه خو نمی‌گرفت و از آن گریزان بود چنانکه در بزرگسالی مدرسه را آمیزه‌ای از بیمارستان و زندان خواند. هنگامی که دوازده ساله بود پدرش وی را با خود به‌همالیا برد. دیدار از طبیعت و نیایشگاه‌های هندوان اثر بسیاری در او گذارد. وی دانشگاه تاگور یا دانشگاه ویشو بهاراتی را در جایی که در این سفر دیده و پسندیده بود درآینده برپا داشت. این سرزمین را که خاکی سرخ داشت خریداری کرد و چندی پس از آن در آنجا خانه و باغی ساخت و آنجا را شانتی‌نیکتان (به‌معنای رامشگاه) نامید. او از این پس دلبستگی بسیاری به طبیعت پیدا کرد. پدرش به‌او سانسکریت و انگلیسی و ادب بنگالی می‌آموخت. تاگور در سال ۱۸۷۵ م هنگامی که چهارده ساله بود دیگر مدرسه را کنار گذاشت.

مهاریشی به‌پیشنهاد ساتیندرا نات برادر دیگر تاگور (رابی) وی را برای دانش‌اندوزی به‌انگلستان فرستاد. در سپتامبر ۱۸۷۸ م رابی به‌همراه برادرش ساتیندرا نات به‌انگلستان رفت. او را در آغاز برای خواندن حقوق به‌آنجا فرستادند ولی رابی به‌موسیقی و شعر و ادب پرداخت و پس از یک سال به‌زادگاه خویش بازگشت. از این به‌بعد زندگی تاگور درکش و قوسی اعجاب‌آور درگیر شد. این جریان او را به‌متفکر بزرگ و ملی هندوستان مبدل کرد. او برای هند شعر می‌گفت، مقاله می‌نوشت، سیاست‌های انگلستان را نقد می‌کرد و دست به‌تحریکات سیاسی می‌زد. بسیاری از نوشته‌هایش به‌دلیل دارا بودن چنین مضامین و ویژگی‌هایی به‌مکتوبات ملی هند تبدیل شده‌اند که از این دسته می‌توان به‌رساله «نهضت ملی» اشاره کرد که در سال ۱۹۰۴ م منتشر شد. در واقع کتاب شناخت‌نامه رابیندرا نات تاگور به‌تمام اینچنین ویژگی‌هایی که در این متفکر بزرگ هندی می‌توان سراغ گرفت پرداخته و تمام اندیشه‌ها و زوایای فکری او را کاویده است. نکته‌حائز اهمیت اینکه آثار «تاگور» ساده‌نویسی و قابل فهم بودن آنها برای عامه مردم است. نکته‌ای که برای منتقدان و مخاطبان روشنفکرش قابل پذیرش نبود. او اولین نویسنده هندی تبار است که از رئالیسم روان شناختی در خلق رمان‌های خود بهره برد. هم سرود ملی هند، با نام آهنگ «جانا، گانا، مانا»، و هم سرود ملی بنگلادش از تصنیفات تاگور است.

تاگور علاوه بر پدیدآوردن انواع آثار ادبی در زمینه نقاشی و موسیقی و آهنگسازی و نمایشنامه‌های موزیکال و جز اینها نیز فعال بود. از او طرح‌ها و نقاشی‌های بسیار و آوازهایی که خود برای آنها موسیقی تصنیف کرد، برجای مانده است.

تاگور در ۶۸ سالگی به آموختن نقاشی پرداخت و نمایشگاه آثار نقاشی او در مونیخ، پاریس، برلین، نیویورک و مسکو مورد توجه قرار گرفت. وی در آهنگ‌سازی نیز دست داشت و برای اغلب ترانه‌های خود آهنگ‌های جالبی ساخته است.

قابل ذکر اینکه مجموعه‌ای نادر از تابلوهای نقاشی رابیندرا نات تاگور، شاعر بزرگ بنگال، در یک حراجی لندن به بهای بیش از یک و نیم میلیون پوند (حدود ۲/۲ میلیون دلار) به فروش رسید. به گفته مسئولان حراجی ساتبی «این مهم‌ترین مجموعه‌ای بوده که تاکنون از آثار تاگور در

یک حراجی بیش از قیمت تخمینی به فروش رفت. این ۱۲ تابلوی تاگور را بنیاد خیریه شهر تاریخی دارتینگتون به فروش رسانده، اما هویت خریداران آنها اعلام نشده است. به گفته مسئولان حراجی ساتبی تابلوهای نقاشی تاگور در حراجی، تاگور در طول زندگی هشتاد ساله‌اش چند بار به انگلستان و دارتینگتون سفر کرده و مجموعه بزرگی از نامه‌ها و عکس‌ها و اشیای دیگر متعلق به تاگور در آرشیو شهر دارتینگتون نگهداری می‌شود. تاگور امروزه یک شاعر، نقاش و سراینده‌ای بزرگ است که قدرت تخیل و بیانش اعجاز‌آمیز است. وی یک شخصیت ملی و مبارزه‌جو است که به دلیل محبت و احترام به انسانیت در قلب همه مردم جهان جا دارد.

در آغاز قرن نوزدهم مرد متفکری به نام «راجا رام موهان روی» نهضت تازه‌ای در ادب و فلسفه بنیاد نهاد؛ نهضتی که عظمت آن را هیچ‌مرد متفکر اروپایی نمی‌تواند دریابد و همین نهضت بود که صد سال بعد توانست هندی آزاد و مستقل به وجود آورد. پدر تاگور و تاگور از پیروان شایسته این نهضت عظیم بودند. او از محیط مدرسه و معلمین خصوصی تنها توانست قواعد علوم و زبان را فراگیرد و تفکرات تنهایی او وی را بر کرسی افتخار قرار داد، و بحث‌های پرشور مادر و برادر بزرگش پایه فهم عمیق و جهان بینی شگفت‌آور تاگور شد تا بدانجا که نام وی را جاودان ساخت.

”همانند بسیاری دیگر، من عرق ریختن آموختم  
 نه فهمیدم که مدرسه چیست و نه دانستم بازی چه معنایی دارد  
 در سپیده دم آنها مرا از رختخواب بیرون کشیدند  
 و در کنار پدر با کار بزرگ شدم“

تاگور کار ادبی خود را در سال ۱۸۷۶ م با سرودن اشعار «غنایی» آغاز کرد. وی در بیستم سپتامبر ۱۸۷۷ م برای تحصیل در رشته حقوق عازم لندن شد، اما رشته حقوق هرگز نمی‌توانست روح نوجو و تشنه‌ی وی را قانع کند، از این رو پس از یک سال به‌زادگاه خویش بازگشت و در نهضت پر دامنه‌ای که در تمام زمینه‌های زیست، اقتصاد، سیاست و فرهنگ و فلسفه در این کشور و خصوصاً در ایالت بنگال به‌حدّ عصیان رسیده بود نقش حسّاسی به‌عهده گرفت و دومین اثر خود را که حاوی افکار مختلف او بود، در قالب ترانه‌هایی لطیف و پرشور منتشر کرد.

در این اشعار، زیبایی، عظمت و روح مبارزه‌جویی همه یکجا گرد آمده و نمایشگر عالی‌ترین عواطف بشری و تلاش مقدّس انسان برای زیستن بود. در سال ۱۸۹۰ م هندوستان را به‌قصد بنگال شرقی بنگلادش امروزی ترک گفت و به‌جمع‌آوری داستان‌ها و اساطیر بومی بنگلادش پرداخت. او در خلال سال‌های ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۰ م هفت جلد مجموعه اشعار به‌چاپ رسانید که اشعار «قایق طلایی» (Sonar Tari) و «کانیکا» (Khankia) در میان آنها است. «تاگور» از این دوره به‌عنوان پرکارترین دوره زندگی خود یاد می‌کند. آثار اولیه‌ی وی تقلیدی از شعرای بزرگ هندی بود که با مایه‌ای از فولکلور چاشنی خورده بود، لیکن در سال ۱۸۷۸ م منظومه‌های «ترانه‌های آفتاب» و «سرودهای شبانه» که حاوی ایده‌های انسانی و بزرگی بودند انتشار یافت. انتشار آنها در سراسر هندوستان وی را به‌عنوان یک شاعر بزرگ معرفی کرد. او برای اندیشه‌های خود قالبی از رمانتیسمی داشت که از فرهنگ و دانش و سرودهای جاویدان و با عظمت هند باستانی آکنده بود. تاگور در سال ۱۸۸۴ م طی یک ماجرای پرشور عاشقانه ازدواج کرد و در آرامش و تنهایی مطلق به‌تفکر و تحریر و سرودن ترانه‌های جاویدان و مطالعه برای ایجاد مکتب تربیتی نوین مبتنی بر سنن ارزنده ملت هند پرداخت.

در این زمان مدرسه نمونه‌ای به نام «سنگر صلح» با هزینه خود تأسیس کرد و اصول و عقاید تربیتی خود را در آنجا به کار بست که متضمن نتایج درخشانی برای وی بود؛ این مدرسه بعدها به صورت یک کانون آموزش جهانی شناخته شد. او در این دوران با زندگی مردم عادی، با دردها و رنج‌ها، با گرسنگی و فقر و مرض آشنا شد. او ملت واقعی هند را شناخت و به ترسیم چهره آنان پرداخت: رخساره زرد و نحیف زنان، شکم‌های آماس کرده کودکان، و دست‌های پینه بسته مردان دهقانی که هیچ‌گاه شکم خود را سیر ندیده بودند. تاگور با مفهوم واقعی کار، آشنا شد و از آن پس قهرمانان او به جای روسپی‌های بزرگ کرده کاخهای اشرافی، که در قصرهای مجلل با استخرهایی از کاشی‌های چین و روم زندگی می‌کردند، به ترسیم سیمای واقعی ملت هند پرداخت. شعر او مرثیه مرگ کودکان گرسنه، و ترانه‌های او نمایشگر اندوه زنان رنج‌دیده دهقان بود. همان‌گونه که در آثار او آمده: ممکن از ناممکن می‌پرسد:

“خانه‌ات کجاست؟”

پاسخ می‌دهد: “در رؤیاهای یک ناتوان.”

و در قسمتی دیگر از اشعار خود می‌گوید:

“ای گروه کوچک آوارگان جهان

رد پاهاتان را

بر کلامم به جا بگذارید.”

رابیندرا نات به خواست پدر در هنگامی که بیست و دو ساله بود با دختری از گروه برهمنان به نام بهاواتارینی رای چودری (Bhavatarini Rai Chowdhry) پیمان زناشویی بست. رابیندرا نات پس از آن همسرش را مری‌نالینی (Mrinalini) می‌خواند. در سال ۱۹۰۱ م که سنگ بنای دانشگاهش را گذاشت همسرش مری‌نالینی سخت بیمار شد، وی را به کلکته بردند، ولی وی در ۲۳ نوامبر ۱۹۰۳ م درگذشت. از او پنج فرزند به جای ماند.

چندی پس از آن دومین دخترش رنوکا بیمار گشت و سرانجام در سپتامبر ۱۹۰۳ م نه ماه پس از مادر و در سیزده سالگی درگذشت. چندی پس از آن در پی مرگ یکی از شاگردانش با بیماری آبله روبه‌رو شد و چون این بیماری واگیر بود به‌ناچار آموزشگاه

را به جای دیگری به نام شلیدا برد. در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ م پدرش مهاریشی در هشتاد و هشت سالگی جان سپرد. در ۲۳ نوامبر ۱۹۰۷ م جوانترین پسرش سامیندرا مُرد و پدر را داغدار کرد، وی هنگام مرگ سیزده ساله بود. این رویدادهای تلخ بر شعرهای تاگور اثر بسیاری گذارد.

او بهترین آثار خود را در این دوران به وجود آورد، داستانهای هیجان‌انگیزی به رشته تحریر کشید و نمایشنامه‌های کم‌نظیری نگاشت که از میان آنها «باغبان و سنگ‌های گرسنه»، «امید دهقان»، «مهتاب درخشنده» را می‌توان نام برد. اما وقایع دردناک ناشی از این ضربه هولناک که به خانواده‌اش وارد شد روح حسّاس تاگور به چالش کشیده شد، تا جایی که کنترل اعصاب خود را تا حدی از دست داد.

در سال ۱۹۱۱ م، مجدداً برای معالجه به انگلستان رفت و در این سال ترجمه انگلیسی اشعار او به نام «آوازهایی از قربانی» و «مرگ امید» مورد استقبال کم‌نظیری قرار گرفت و جوامع انگلیسی زبان، یک شاعر بزرگ از مشرق زمین را مورد تجلیل شایسته‌ای قرار دادند. اشعار تاگور به اغلب زبان‌های اروپایی ترجمه شده و در سال ۱۹۱۳ م به عنوان اولین هنرمند از آسیا جایزه نوبل گرفت. تاگور در سال ۱۹۱۲ م در اندیشه افتاد تا شعرهای دفتر شعر پرآوازه خود گیتانُجلی (Gitanjali) را به انگلیسی برگرداند. وی در ۲۷ مارس همان سال با پسرش راتیندرا نات و همسر او به لندن رفت، در آنجا برگردان گیتانُجلی را به پایان رساند. این شعرها در انگلستان بسیار پذیرفته شد و با اقبال اهل ادب روبه‌رو گردید. وی در ماه اکتبر همان سال با پسر و همسرش به آمریکا رفت و در ژانویه ۱۹۱۳ م به لندن بازگشت و چندی پس از آن به زادگاهش بازگشت. در نوامبر همان سال در شانتی‌نیکتان آگاه شد که شعرهای گیتانُجلی برایش جایزه نوبل را به ارمغان آورده است. تاگور زین پس آوازه جهانی یافت. او نخستین آسیایی است که به جایزه نوبل دست یافت. تاگور به سال ۱۹۱۴ م جایزه نوبل و نشان فرهنگستان سوئد را از دست «لرد کار مایکل» مرزبان بنگال دریافت داشت.

در هنگام برپایی جنگ جهانی یکم در مه ۱۹۱۶ م به ژاپن رفت و پس از سه ماه، در ماه سپتامبر همان سال برای دومین بار به آمریکا رفت. در ژانویه ۱۹۱۷ م به ژاپن و از آنجا به هند بازگشت.

در ۳ ژوئن ۱۹۱۵ م دولت انگلستان بدو لقب شوالیه داد ولی پس از کشتار مردم پنجاب در ۱۳ آوریل ۱۹۱۹ م تاگور از لقب و نشان انگلیسی‌ها چشم پوشید و آن را برای فرماندار آن زمان هندوستان پس فرستاد.

**تاگور آزاده یکی از فرزندان  
خلف مولوی است، که گرچه  
خود هندو مذهب است،  
مسلمانان را صمیمانه دوست  
می‌دارد و به همه انسانها،  
عشق می‌ورزد.**

شخصیت تاگور کاملاً در آثار او متجلی است. او به‌عنوان یک هنرمند رسالت خود را می‌شناخت و همیشه آماده مبارزه با بیداد و ظلم و شقاوت بود و مبارزه پیگیر و بی‌امانی را علیه ناسیونالیسم آلمان و رژیم نازی آغاز نمود. تاگور پس از مرگ زن و فرزندان‌ش به مسافرت پرداخت و از کلیه کشورهای اروپایی، چین و آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی،

ایران، آمریکای جنوبی و کانادا دیدن کرد. در ۲۲ دسامبر ۱۹۰۱ م وی به‌شانته‌نیکتان رفت و در آنجا آموزشگاهی را به‌نام برهماچاریه آشرام گشود. این آموزشگاه در آغاز پنج شاگرد داشت که یکی از آنان بزرگ‌ترین پسر خود تاگور بود. همچنین آنجا پنج آموزگار نیز داشت. از آنجا که از میان آموزگاران پنج تن مسیحی بودند برپایی چنین جایی بر هندوان دیندار خوش نیامد. اما تاگور تا آخر عمرش به‌رتق و فتق امور آنجا مشغول شد و این در حالی بود که به‌عنوان یک متفکر هندی در تراز جهانی به‌اقصی نقاط دنیا سفر کرده و سخنرانی می‌کرد. او بارها از ایران، آمریکا، انگلیس، فرانسه، ژاپن و بسیاری کشورهای دیگر دیدار کرد. علاقه او به‌ایران بسیار زیاد بود چرا که به‌نظر او فرهنگ ایرانی و هندی ریشه‌ای مشترک دارند و شاید به‌همین دلیل بود که جشن هفتادمین سال تولدش در سال ۱۹۳۲ م در ایران برگزار شد. تاگور طی دو دیدارش از ایران از مزار سعدی، حافظ، فردوسی و دیگر نقاط ایران نیز بازدید کرد. تاگور در ۱۵ آوریل ۱۹۳۲ م به‌همراه عروسش پراتیما دیوی و دینشاه ایرانی (از پارسیان نامدار هند) به‌دعوت دولت ایران به‌ایران رفت. جشن هفتادمین زادروز او در تهران برپا گردید. در این هنگام از رضا پهلوی شاه آن زمان ایران خواست تا برای آموزش جوانان هندی استادی را به‌هندوستان به‌دانشگاه او بفرستد که او ابراهیم پورداوود را برگزید و به‌هندوستان فرستاد.

پس از آن وی از راه بغداد به هند بازگشت. در این هنگام بود که خبر درگذشت نوه‌اش نیندرانات را که در آلمان درس می‌خواند، شنید.

تاگور در ۱۵ مه ۱۹۲۶ م به دعوت بنیتو موسولینی به ایتالیا ره سپرد. در آن هنگام با جواهر لعل نهرو و همسرش دیدار کرد و میهن‌دوستی و آزادگی وی را ستود. تاگور در ۶۸ سالگی به آموختن نقاشی پرداخت و نمایشگاه آثار نقاشی او در مونیخ، پاریس، برلین، نیویورک و مسکو مورد توجه قرار گرفت. وی در آهنگ‌سازی نیز دست داشت و برای اغلب ترانه‌های خود آهنگ‌های جالبی ساخته است.

متد فلسفی این نابغه مبتنی بر درون بینی و اعتماد به تجلی بارقه‌ای از نور خداوند در وجود انسان است و اندیشه‌های فلسفی او در پیدایش مکاتب فلسفی جدید تأثیری عظیم بخشیده است.

تاگور بیش از شصت جلد از آثار منظوم خود منتشر نمود و داستانهای بزرگ، مقالات، نمایشنامه‌های او به اغلب زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است. از آثار جاویدان او می‌توان کتابهای «سلطان قصر سیاه»، «میوه جمع کن»، «اشعار خبیر»، «رشته‌های گسسته»، «نامه‌هایی به یک دوست»، «پیوند آدمی»، «مذهب بشر»، «شخصیت»، «نکاتی از بنگال»، «هدیه عاشق» و «چیترا» را نام برد.

### تاگور و سیاست

رابیندرانات تاگور نه تنها نویسنده بزرگ ادبیات مدرن هندوستان و شاعر و رمان‌نویسی قهار، بلکه سردمداران دیرین و مدافعان سرسخت استقلال هندوستان نیز به‌شمار می‌آید. اهمیت و شهرت تاگور تا حدی بود که حتی انگلیسی‌های مستقر در هند نیز از او واهمه داشتند. شاید بتوان یکی از عوامل تأثیرگذار در پیروزی گاندی را تاگور و اندیشه‌هایش دانست. تاگور در سال ۱۹۳۲ در زندان با گاندی ملاقات کرد. این امتیازی بود که انگلیسی‌ها به هر کسی نمی‌دادند اما تاگور از آن برخوردار شد و در نهایت نیز دانشگاه آکسفورد به تاگور دکترای افتخاری داد و همچنین در سال ۱۹۳۴ م پذیرفت که با نهرو دیدار کند. یکی از پراهمیت‌ترین سخنرانی‌های تاگور با عنوان «بحران تمدن» در



جشن ۸۰ سالگی اش ایراد شد. دنباله تأثیر فکری این سخنرانی را در جهان می‌توان در تئوری جنگ تمدن‌ها و گفت‌وگوی تمدن‌ها دید.

تاگور نخستین بار در ۱۰ مارس ۱۹۱۵ م با مهاتما گاندی در شانتی‌نیکتان دیدار کرد و گاندی شش روز مهمان تاگور بود. از این پس دوستی پایداری میان این دو پدید آمد. بار دوم در ماه می ۱۹۲۵ م گاندی باز چند روزی را در کنار تاگور گذراند. در هنگامی که در سال ۱۹۳۲ م گاندی برای پذیرش خواسته‌های هندیان از سوی انگلستان دست به‌روزه زد در آغاز کار، نامه‌ای به تاگور نوشت و در آن از او خواست تا برایش دعا کند. تاگور به دیدار او شتافت و پس از بیست و شش روز که انگلستان درخواست‌های او را پذیرفت وی در حالی که سر بر بالین تاگور داشت روزه خود را گشود.

تاگور با وجود ارتباط دوستانه‌اش با مهاتما گاندی، فاصله خودش را با حریم سیاست حفظ کرد. او تا دهه ۱۹۳۰ م در بسیاری از ایالات بنگلادش و هند سفر کرد. در سال‌های بعد به کشورهای مختلف جهان از آرژانتین تا ایران سفرهای بسیار کرد. بیشتر اشعار و نوشته‌های تاگور به فارسی برگردان شده است از جمله آثار وی که به فارسی منتشر شده است: گیتانجلی (که در سال ۱۹۱۳ م برنده جایزه نوبل گردید). «ویلیام باتلر ییتس» نویسنده و ادیب برجسته بریتانیایی درباره این اثر «تاگور» می‌نویسد:

”سادگی این اشعار مرا شگفت زده کرده است، موزون و گوش‌نواز، رنگ اشعارش به روح من آرامش می‌دهد و جهانی را به تصویر می‌کشد که تمام عمر رؤیایش را دیده‌ام.“

این شعار توجه ادیب دیگر انگلیسی «ازرا پاوند» و همچنین کمیته ادبی جایزه نوبل را به خود جلب کرد. از کتاب‌های معروف اوست:

۱. باغبان، ۲. چیدن میوه، ۳. میهن و جهان، ۴. فراری، ۵. ماه جوان، ۶. خاطرات من، ۷. مذهب بشر، ۸. غرق کشتی، ۹. نامه‌هایی به یک دوست، ۱۰. چیترا، ۱۱. گره‌های باز شده، ۱۲. مرکز تمدن هندی، ۱۳. گورا، ۱۴. مناظر بنگال، ۱۵. سنگ‌های گرسنه، ۱۶. گیتانجلی، ۱۷. دو خواهر، ۱۸. منظره‌ای از تاریخ هند، ۱۹. قربانی.

### خدا، حقیقت و عشق در اشعار تاگور

رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م) شاعر بزرگ هندوستان یکی از معدود هنرمندان مشرق زمین است که توانست از سد محدودیت‌های زبانی گذشته و شهرتی درخور آثار درخشان خود در میان مردم جهان پیدا کند. او که خود اکثر آثارش را از زبان بنگالی به‌انگلیسی برگرداند در سال ۱۹۱۳ م مؤفق شد جایزه نوبل ادبی را به‌خود اختصاص دهد. هرچند او در یک خانواده سنتی هندو به‌دنیا آمده بود اما همه قیدهای خرافه و قشری‌گرایی را گسست و به‌بررسی آیین‌ها و ادیان مختلف جهان و مطالعه عبری، یونانی، عربی، فارسی، انگلیسی و فرانسه پرداخت و سفرهای گسترده در سراسر اروپا کرد و سرانجام در بریستول درگذشت. همه انسانها در قلب‌هایشان شعر دارند و برایشان ضروری است که تا حد امکان عواطف و احساسات خویش را بیان کنند. برای این کار باید وسیله‌ای سیال و انعطاف‌پذیر در اختیار داشته باشند که بتواند در هر نسل و دوره‌ای تجدید شود و از آن خودشان باشد. همه زبان‌های بزرگ دچار تغییر می‌شوند. آن زبان‌هایی که در برابر تغییر و پویایی مقاومت می‌کنند رو به‌زوال می‌روند و هرگز قادر نخواهند بود ثمرات بزرگی در اندیشه و ادبیات به‌بارآورند. همه حرکت‌های بزرگ انسانی مرتبط با اندیشه‌ها و آرمان‌های بزرگ است. او به‌تحقیق دریافته بود که رشته وحدتی معنوی کل بشریت را به‌هم پیوند می‌دهد و هدف دین آن است که انسانها را به آن وحدت و یگانگی بنیادین در روابط انسانی، برساند. وقایع زندگی و اندیشه «رام موهان روی» شایان توجه است از جمله تحصیل او در دانشگاهی اسلامی و علاقه‌مند شدن او به‌عرفان و تصوف اسلامی. در غرب از او با عنوان «صدای میراث معنوی هند» یاد می‌شد. تاگور در انواع مختلف ادبی از جمله نمایشنامه‌نویسی، داستان‌نویسی، مقاله‌نویسی و سفرنامه‌نویسی قلم زد اما مقدم بر هر چیز یک شاعر بود، شاعری با درکی پرتراوت از هستی. برای او هستی و وجود، خود بزرگترین شگفتی‌ها و حیرت‌ها است. «این که من هستم شگفتی و حیرت افزای مستمر زندگی است». «بنیادی‌ترین شوق و تمنای زندگی تمنای وجود داشتن است». در شعر و اندیشه تاگور احساس وحدت و همدلی با هستی و شور عشقی که در تار و پود عالم وجود سریان دارد برجسته است:

”برای ما والاترین هدف این جهان آن نیست که صرفاً در آن زندگی کنیم، آن را بشناسیم و از آن بهره بجوییم. بلکه خودمان را با وسعت بخشیدن به احساس همدلی و یگانگی مان با آن از عمق وجود بشناسیم و به کمال ره بجوییم. نه آنکه از عالم بیگانه شویم و بر آن چیرگی و سلطه یابیم بلکه درکی ژرف از آن پیدا کنیم و به وحدت و یگانگی با آن برسیم.“

به‌هرروی اندیشه‌ها و کردار او پس از وی هم منشأ اثر بود و در شکل‌گیری جریان برهما سماج در سال ۱۸۴۳ م توسط پدر رابیندرا نات و بالتبع در دنیای اندیشه و شعر رابیندرا نات نقشی مهم ایفا کرد. در مصاحبه‌ای با رومن رولان در سال ۱۹۳۰ م هنگامی که رولان از او دربارهٔ پیام بزرگی که غرب از شرق انتظار دارد به «رام موهان روی» اشاره می‌کند و می‌گوید:

”او انسانی با ذهن و اندیشه فراگیر و جهانی در قرن نوزدهم بود و دل مشغولی عمیق به حقیقت داشت. اشعار تاگور با وجود منش مدرن خود به شدت با سنت‌های فکری شرقی در ارتباطاند و از منبع سه تمدن بزرگ ژاپن، هند و ایران تغذیه می‌شوند.

خورشید هنگامی که از بحر باختران می‌گذرد

و افسین درودش را به‌خاوران می‌فرستد. (شعر درود، نشانگر اصالت شرقی تاگور)  
نکته مهم و قابل تأمل دیگر، تلاقی اندیشه تاگور و مولانا جلال‌الدین، در عشق ورزیدن و حرمت به انسانها و بندگان خداست؛ زیرا آنها جلوه پروردگاران و شایسته عشق و عنایت... و گذشتن از حجاب‌های فرقه‌ای، نژادی، ملیتی و طبقاتی که ماحصل رسیدن به یک بینش وسیع جهانی و نگرشی والا و خداگونه می‌باشد، از جلوه ممتاز و مشترک مولانا و تاگور است که بر همین اصل، یعنی اصل مهرورزی به خلق خدا، استوار گردیده است.

تاگور آزاده یکی از فرزندان خلف مولوی است، که گرچه خود هندو مذهب است، مسلمانان را صمیمانه دوست می‌دارد و به همه انسانها، عشق می‌ورزد. برای تاگور نیز، شناخت ذات حق و درک حضور او، در همه حال و در همه جا، شهود او در دلها، اصل است و مسجد و کلیسا و کنشت و معبد، تنها بهانه و وسیله‌اند... برآستی، تاگور مایه

سربلندی دنیای انسانیت است. تاگور، این ندا دهنده مهر و آشتی، روزی در پاسخ سؤال کسی که از او راجع به عقاید دینی اش پرسیده بود، نوشت:

”من مربوط به هیچ دینی نیستم. به مذهب خاصی تعلق ندارم، به یک چیز ایمان دارم و آن این که خداوند در آن دم که مرا آفرید، خود را از آن من ساخت. خداوند پیوسته دست اندرکار است، چنان که هستی مرا در تجارب زندگی می‌گسترده و با نیروها و زیبایی‌های گوناگون این جهان درهم می‌پیچد، همه هستی من از ضمانت جاویدان برخوردار شده است.“<sup>۱</sup>

بدیهی است که منظور از این سخنان، هرگز نمی‌تواند بی‌دینی و بی‌اعتقادی باشد، بلکه برعکس، این سخنان، نشانه نهایت دین و اعتقاد و عصاره توحید است. نمایانگر حضور و ثبوت خدایی باقی، رحمن و رحیم می‌باشد که به بندگانش مهر دارد. شعرهایی که در ادامه می‌خوانید گزیده‌ای است از مجموعه اشعار وی پیرامون خدا، حقیقت و عشق که می‌طلبد منتقدان، ادیبان و اندیشمندان با غور در این آثار با ایدئولوژی اصلی «تاگور» که بر شناخت خدا از راه تهذیب نفس و خدمت به دیگران استوار بود آشنا و سادگی و در عین حال عمیق بودن آثارش را بجای خود تحسین نمایند.

### خدا در اشعار تاگور

هر کودکی

با این پیام

به جهان می‌آید

که خدا

هنوز از انسان نومید نیست.

### فروغ

خدا

فروغ چراغ انسان را

از ستارگان بزرگش دوست‌تر دارد.

۱. تاگور، گیتانجلی، ترجمه دکتر روان فرهادی، ص ۲۶، مقدمه.

**دریافت**

خدا خود را  
در آفریدن  
می‌یابد.

**شکست**

او جنگ ابزارهایش را خدای خویش کرده است  
هنگامی که جنگ ابزارهایش پیروز شود  
او خود شکست خورده است.

**شرم خدا**

کینه ورزیدند  
کشتند  
و مردمان آنان را ستودند.  
خدا اما  
شرمگانه می‌شتابد  
تا خاطره آن را در زیر چمن‌ها پنهان کند.

**عظمت**

خدای را  
نیروی عظمتش  
در نرمه نسیم‌ها است  
نه در توفان

**شفقت**

خدا به انسان می‌گوید:  
شفایت می‌دهم  
چرا که آسیب‌ت می‌رسانم.  
دوستت دارم  
چرا که مکافاتت می‌کنم.

## ارزش زندگی

زندگی  
توانگریش را  
به ثروت جهان و  
ارزشش را  
به دولت عشق می‌یابد.

## بامداد

خدا را بامدادانش  
شگفتی‌های نوآند.

## دلخسته

خدا  
نه از گل‌های کوچک  
که از سرزمین‌های بزرگ  
دلخسته می‌شود.

## پیام

هر کودکی  
با این پیام  
به جهان می‌آید  
که خدا  
هنوز از انسان نومید نیست  
رنج هست، مرگ هست، اندوه جدایی هست،  
اما آرامش نیز هست، شادی هست، رقص هست،  
خدا هست.  
زندگی، همچون رودی بزرگ، جاودانه روان است.  
زندگی همچون رودی بزرگ که به دریا می‌رود،  
دامان خدا را می‌جوید.

خورشید هنوز طلوع می‌کند.  
 فانوس ستارگان هنوز از سقف شب آویخته است:  
 بهار مدام می‌خرامد و دامن سبزش را بر زمین می‌کشد:  
 امواج دریا، آواز می‌خوانند،  
 برمی‌خیزند و خود را در آغوش ساحل گم می‌کنند.  
 گل‌ها باز می‌شوند و جلوه می‌کنند و می‌روند.  
 نیستی نیست.  
 هستی هست.  
 پایان نیست.  
 راه هست.  
 تو‌لد هر کودک، نشان آن است که:  
 خدا هنوز از انسان ناامید نشده است.

### کامکاران

آن‌گاه که کامکاران  
 به‌عنایت خدایی  
 می‌بالند  
 خدا شرمگین می‌شود.

### راز

راز آفرینش  
 به‌تاریکای شب ماند  
 بزرگ است این  
 فریب‌های دانش‌اما  
 مه‌بامدادی را ماند.

### گذشته‌ام

خدا  
 در تاریکای شامگاهی من

با گل‌هایی از گذشته‌ام  
در سبزش  
تر و تازه مانده  
پیشم می‌آید.

**خاموشی خدا**  
خاموشی خدا  
اندیشه‌های انسان را  
در سخن می‌شکفاند.

**بوسه**

خدا  
متناهی را به عشق می‌بوسد  
و انسان  
نامتناهی را  
\*

خدا خود را در آفریدن می‌یابد  
\*

معنای ما نه در جدایی آن از خدا و دیگران،  
که در درک پیوسته یوگا یا یگانگی باید جستجو شود.  
\*

از تیرگی مؤقّر معبد  
کودکان می‌گریزند تا در خاک بنشینند  
خدا در بازی آنها می‌نگرد و کاهن را فراموش می‌کند.  
\*

**اثبات**

بت تو در خاک فروشکسته است  
تا ثابت کند



که غبار خدا  
بزرگ‌تر از بت تو است.

### خدایا

خدایا!  
آنان که همه چیز دارند  
مگر تو را  
به‌سخره می‌گیرند  
آنان را  
که هیچ ندارند  
مگر تو را

### چشم به‌راه گلها

خدا چشم به‌راه است  
تا گل‌های خود را  
چون هدیه‌هایی  
از دست انسان باز گیرد.

### دستان خدا

دست راست خدا آرام است،  
دست چپ او اما  
سهمگین است.

### چشم به‌راه

خدا  
چشم به‌راه انسان است  
که کودکی‌اش را  
در فرزاندگی باز یابد.

## پاسخ

خدا

نه برای خورشید  
و نه برای زمین،  
بل که برای گل‌هایی که برای مان می‌فرستد  
چشم به راه پاسخ است.

\*

هدف واقعی پرستش و عبادت روزانه خداوند آن است که هر روز بیشتر در برابر او تسلیم شویم، همه موانع وصال را بر طرف سازیم و تعلق خاطر و دلمشغولی مان را نسبت به او در اخلاص و خدمت، در عشق و نیکوکاری وسعت بخشیم. این باید هدف کل زندگی ما باشد. در همه افکار و اعمالمان باید به نامتناهی نظر داشته باشیم.

## مرگ

ای مرگ! ای فرجامین نتیجه و مرحله زندگی/ای مرگ من بیا و با من به راز و نیاز پرداز،  
چه روزها که در امیدت به سر آورده/و چه روزگاران درازی که چشم به راهت  
نشسته‌ام/چه بسا خوشی‌ها و آلام حیات را که به خاطر تو تحمل کرده‌ام./ همه هستی و  
دارایی و امیدها و سراسر عشق من، همواره در منتهای اختفا به سوی تو سیر می‌کرده‌اند./  
برای آخرین بار، نظری به سویم فکن که جانم برای همیشه از آن تو خواهد بود. گل‌ها  
آراسته شده و گردن‌بند گل برای داماد مهیاست./عروس، پس از جشن، خانه خود را رها  
می‌کند/ و در تنهایی و انزوای شب، به پروردگار خود می‌پیوندد!

## حقیقت در اشعار تاگور

آب درون ظرف، شفاف است؛ آب دریا اما تیره. حقیقت‌های کوچک کلماتی شفاف دارند،  
حقایق بزرگ اما سکوتی عظیم.

\*

تعصب می‌کوشد حقیقت را در چنگال خود سالم نگه دارد  
با فشاری که آن را خواهد کشت

\*

آب سبو می درخشد و  
 آب دریا تیره است  
 حقیقت کوچک سخنانی دارد که روشن است و  
 حقیقت بزرگ خاموشی بزرگ دارد  
 \*

### حقیقت

سرورم  
 بگذار به حقیقت زندگی کنم  
 تا مرگ  
 مرا حقیقتی شود

### حقیقت بزرگ

آب سبو می درخشد و  
 آب دریا تیره است.  
 حقیقت کوچک سخنانی دارد که روشن است.  
 حقیقت بزرگ خاموشی بزرگ دارد.

### عشق در اشعار تاگور

جهان برای عشقش  
 پردهٔ عظمت از چهره بر می‌دارد  
 کوچک می‌شود  
 مانا یکی ترانه  
 مانا یکی بوسهٔ جاودانه

### سخن

ای جهان  
 چون درگذرم  
 برایم این سخن را

در خاموشی‌ات نگه‌دار که:  
عشق ورزیده‌ام.

### شامگاه

به‌خورشید گفت:  
”تو نامه عاشقانه‌ات را  
برایم به‌ماه بفرست،  
و من پاسخ‌هایم را با اشک  
بر علف‌ها خواهم گذاشت.“

\*

کسی که طالب انجام نیکی است، در را می‌کوبد؛  
او که عاشق است، در را گشوده می‌یابد.

\*

هدیهٔ عشق نمی‌تواند داده شود،  
منتظر می‌ماند تا پذیرفته شود.

\*

عشق معمایی جاودانه است، زیرا هیچ چیز آن را توضیح نمی‌دهد.

### زیبا

ای زیبا، خود را در عشق بیاب  
نه در چابلوسی آینه

### برکت عشق

ای عشق  
آن‌گاه که چراغ سوزان درد  
در دست گرفته می‌آیی  
می‌توانم چهره‌ات را ببینم و تو را برکت بدانم.

## دعای خیر

این دل کوچک را و این روان سپیدی را که زمین ما را از آسمان بوسه ربوده است، دعای خیر کن.

او آفتاب را و دیدار سیمای مادرش را دوست می‌دارد. نیاموخته است که خاک را خوار بشمرد و به‌زور عشق بورزد. او را به‌سینه‌ات بفشار و دعای خیرش کن. او به‌این دیار صد چار سو آمده است.

نمی‌دانم که از این میان تو را چه‌گونه برگزید، بر در تو آمد، و دستت را گرفت تا راهش را بپرسد.

او، خندان و گویان، در پی تو خواهد آمد، و در دلش هیچ شک نیست. اعتمادش را نگاه دار، راه راستش بنما و دعای خیرش کن.

دست بر سرش نه و دعا کن که اگر چند خیزاب‌های زیرین برمی‌آیند به‌تهدید، بادی از فراز برآید و بادبان‌های او پرباد کند و به‌لنگرگاه آرامش روانه‌اش سازد. در شتابت از یادش مبر، بگذار که به‌قلبیت درآید، و دعای خیرش کن.

## منابع

۱. خانه و جهان؛ ترجمه زهرا ناتل خانلری که در فهرست روزنامه گاردین (۱۰۰۰ رمان که هر شخص باید بخواند) و همچنین روزنامه دیلی تلگراف (۱۰۰ رمان که هر شخص باید بخواند) قرار دارد.
۲. رایبندرا نات تاگور؛ روزنامه شرق (در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۵ ه.ش).
۳. فرشاد قربانپور (در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۸۹ ه.ش). روح هند با هویت ایرانی. وب‌گاه فرهیختگان آن‌لاین.
۴. قطعات ادبی کشتی شکسته؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی.
۵. ماه نو و مرغان آواره؛ ترجمه ع. پاشایی.

## فارسی و انگلیسی

۶. ابراهیم پورداوود، میترا مهرآبادی (مصحح)، مرتضی گرجی (به‌اهتمام «آناهیتا» مقالات ایران‌شناسی پورداوود). ناشر: دنیای کتاب (۱۱ اردیبهشت، ۱۳۸۷ ه.ش).
۷. ترجمه اشعار تاگور؛ علی‌رضا بهنام، ۱۳۸۷ ه.ش.
۸. چند نقاشی نادر از رایبندرا نات تاگور به‌فروش رفت. وب‌گاه بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۸۹ ه.ش).

۹. رابیندرا نات تاگور؛ روزنامه شرق (در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۵ ه.ش).
۱۰. زندگی‌نامه رابیندرا نات تاگور؛ انجمن ادبی شفیقی (در تاریخ ۱۹ ژانویه ۲۰۰۶).
۱۱. فرشاد قربانپور (در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۸۹). روح هند با هویت ایرانی. وب‌گاه فرهیختگان آن‌لاین.

12. Rabindranath Tagore, India, 2009.

13. <http://fa.wikipedia.org>

14. <http://www.shafighi.com>